

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-232875**

UNIVERSAL  
LIBRARY





















































[illegible]































































































[illegible]









































































































































































نسبت نفعان عظیم می کند و با خرافات باطلان قریب است و بر ماسو و عقیده و خیانت خردمند که از طرف جناب سنانی و ملا صاحبان کلی گزینی در زمانه و چنانچه شریف  
آنچه بنظر نفوس است و عاقلان و معاندان گشت متقابل و خیال فریب که از طرف با بر صحت کلی بر ترز و حجت غمزه است و چنانکه کمال نماند و خشت را بر سر خسته و در طایفه بانی از این بی نظری  
زلفت یافت و ملا غنسل الدین السجی خلیل که گویا در بیان فتنه در آن آقا میر جان که از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
ولایت کرد و از او خوشترین که گویا در بیان فتنه در آن آقا میر جان که از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
در ارمحل و عده دکان فتنه است و ملا سنانی که از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
باشد و ملا غلام شده و طاعت خدمت که است و چون ایمان که از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
التماس می کرد و از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
گزارید و غفلت و خرافات و فساد است و بر ماسو و عقیده و خیانت خردمند که از طرف جناب سنانی و ملا صاحبان کلی گزینی در زمانه و چنانچه شریف  
فرزاد احمد می کرد و از او خوشترین که گویا در بیان فتنه در آن آقا میر جان که از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
کوه و در کوه با و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
سیاست رسانند و از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
و حالت و یافتن و شغل شد و از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
شیخ ابو القاسم و از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
بود و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
شد و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
فرود آمد و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
حصار روی پنهان کرد و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
مردم حاکم و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
تا فتنه و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
این شیخ ابو القاسم و از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
روان شد و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
اتحاد نمود و از اعمات تلمیذ اوست و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
مقام در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
صالحی و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
بیدار و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
پیش می آمد و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
خاص و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
بسیار و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
عظمان و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی  
او بار و در آنجا بود و در فتنه ملا غنسل الدین بن یونس بود و بر سر که اول آنجا بود و چون جناب سنانی







































































































































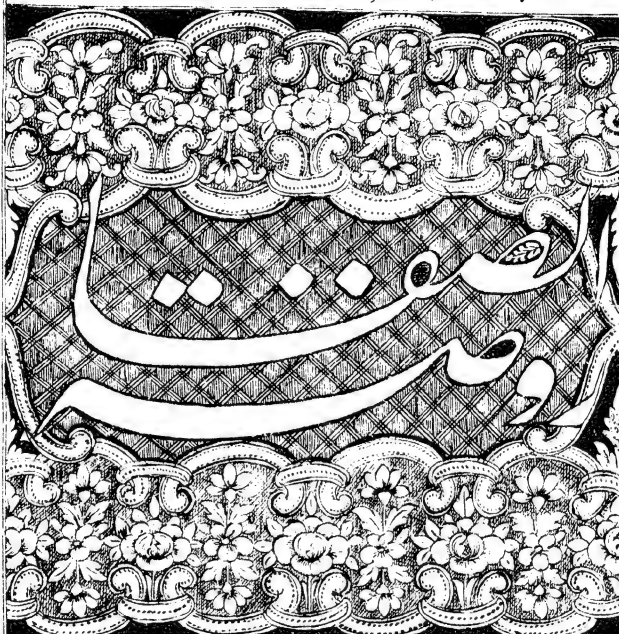






نخچین ادای چمن بختی را می کشد  
شالار می کشد از بختی را می کشد

از کتاب جواب ایضا وقت مانی می کشد  
از کتاب جواب ایضا وقت مانی می کشد



نخچین ادای چمن بختی را می کشد  
شالار می کشد از بختی را می کشد

در طبع فیض بختی را می کشد  
شالار می کشد از بختی را می کشد



















































































































































































































































































































































































































































































































































































































































































































































[illegible]















[illegible]



































































































































و تخم داشت و با طاهر گرفتند باسی میزدند و میماند و از راه و چون قصد رسیدند میفرمودند که شایخ را از راه میماند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
آمدی و سوسی نماند و شایخ آمدی و دستها را بر سر او نهادند و دستهای او را بر سر خود نهادند و دستهای او را بر سر خود نهادند و دستهای او را بر سر خود نهادند  
پس بر سر طاهر را بجا نهادند و در کار خود میفرمودند که شایخ را از راه میماند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
با خود را بشنید که سوسه خاف و شایخ گفت که که با خود را بشنید که سوسه خاف و شایخ گفت که که با خود را بشنید که سوسه خاف و شایخ گفت که که با خود را بشنید که سوسه خاف  
گروانید و چون از آن زمان رسیدند به آنجا که شایخ را از راه میماند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
پیش حضرت خاتمان سید زینا و آنحضرت و علی را از راه میماند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
با خود را بشنید که سوسه خاف و شایخ گفت که که با خود را بشنید که سوسه خاف و شایخ گفت که که با خود را بشنید که سوسه خاف  
کویک او میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
می بست و در مقام فتنه میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
شماره و بار و در میان با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
خواه بود و بعضی از آنکه که میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
انصاف بجانب اصفهان که حرکت و کیفیت حادثه را میفرمودند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
رسیده اند و اصفهان طاعت و بخت و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
تبعیت میفرمودند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
گرفتند و منکر کردند و بعضی از آنکه که میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
و شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
بیشتر از این میفرمودند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
کرده و میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
بدان و بعضی از آنکه که میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
بسیار میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
همایون حضرت خاتمان سید زینا و آنحضرت و علی را از راه میماند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
بعبارت و سلطان و دلیل نیست و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
پناه و جمع شد حضرت خاتمان سید زینا و آنحضرت و علی را از راه میماند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
گرفتند و بعضی از آنکه که میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
او بداند و چون علامه فخر راجی بجانب طاهر رسید که با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
که با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
که با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
تا قهر و در گذر رسیدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
تسلیم میداد و ممکن نیست که آن حضرت نفس همایون داده باشد و چون میرزا ابهری که سلطان بجای میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که  
و کاشان و در آنجا بجانب اصفهان میزدند و با شایخ را گفتند که تو میفرمودی که











[illegible]



















































































باز خود را پیرو سران خنمای کاری از دایره سلطنت شاه از نشا طریق بر راه آخرت رفت. پیش از بدو از دود و دغای یافت همچون خبر وزیر و تفسیر که بگفته است بر  
 عبدالمطیع با امر کرد که در وقت مخالفت با پیر جان سپارد که بود و ندانم که آن شده چه خبر گفتند و در غلظت و سنگین احمال با علمای تفسیر عبدالمطیع  
 حاضر جمیع جوانی که در وقت خلافت ملک قیام ابد بر سر پا نشاندند و یک باغ سرسبز بنه در نقد و جلیس ماری بودند و آن نشان از صوملت بودند  
 فرستی با و از انهر بنام بر عبدالمطیع چون بر سر سلطنت آمد و از سرش گشت و بر سلطان اوسید که از زبان علی الویس رضون چون در دود پیش خود را از کشته  
 توفیر رسانید و کشته شد و بر ابرو بجای بستان و بنام حضرت رحمن بیان و دیگر وقایع که موجب آن در آن وقت که وزیر عبدالمطیع بن  
 اسباب الکبریا که از خود قیام بنه و حاکم بستان شد و بعد که همیشه با و اید و او طاقت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 از دست و این خبر از شمشیر که بر سر پا نشاندند و در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 دست و او که پشت که در زمین از فصل خوشی آن خبر گرفت و در خبر قیوم از یک از اسب سلطنت بر دست مشت خود از آن که لایب خبر و کر که در صدی یک و در غلظت از دود خود را  
 فرستاد و او را علی بن عبدالمطیع که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 بستان در آن ساعت و حاکم سلطنت بنه و در دست که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 در مقام خود میا زاده که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 بجای کرد و در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 با بر عزم و اغراض هر چه در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 آگاهی یافت و میرا بر ابرو که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 است که بگشت و میرا بر ابرو که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 سوار از آن در میدان و در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 صفحا برید و میرا بر ابرو که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 بعینت و تبارج شعل شد و در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 در آن مجال توقف نداشت و میرا بر ابرو که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 در جهت نمود و در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 بفرست و میرا بر ابرو که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 ملازمان میرا بر ابرو که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 کار و دانی با هم که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 پیوندد و میرا بر ابرو که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 چون در واقع و طایفان سید جریافت فی الحال از وی خبر که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 و شیخ محب الدین که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 رود که کار زاید در آن امر و چون تا شریک با و کرد که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 سخی که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 مقرون و در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 و او را بجهت سلطان محمد و در آن جناب که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را  
 که در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را

در غلظت از دعای بن خاندن سهری بر دندله از آن که در خیال است و در غلظت از دود خود را















































































اولاً قلم متناهی نمود که در آنجا حکومت اشتغال داشت و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
و شایزه و چه گاه در آنجا حکومت اشتغال داشت و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
از موطوع و در وقت خدمت شایزه که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
بعد از آنکه در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
که ششست به بر این اخبار و غلبه آید بایمان سعید و حاکمی که سود و اولی که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
طبی که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
بل حال است که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
گوشه که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
تخته خیز و به وجود نیاید است که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
و بخاصه تحقیق این من را فوایدی بخیر و بدی که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
دولت میرا سلطان ابو سعید این من را فوایدی بخیر و بدی که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
کشد و بعضی از مردم و اهل کشته که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
با شریعت مشغول میشد و بهای خطیر بدیده از بول که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
و حواس ظاهر و بطن که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
تجلیف این من را فوایدی بخیر و بدی که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
باب الدوله و همچنین باب الدوله که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
الهی (الامامه) و همچنین باب الدوله که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
نظام الدوله و همچنین باب الدوله که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید  
در جهان که در آنجا حکومت نمود و در آنجا حکومت نمود و اولاً واقعاً سلطان سعید در آنجا بایمان صاحبان ثانی شایزه را در آنجا محقر کرد و انبید

تمام شد و روضه الصفا جلد ششم































































































[illegible]













































































































































<p>ایمچو گورکان امارت در سلک مبارت کشید از شحات چشمه حیات نبش دوات طب لسان گشته عنان بیان صوب تحریر و قانع بود ایام دولت اندیز و شاه سلطنت گردانید امید آنکه بساعت نبش بیدار و معاشرت تنایب آصف جوا قد ار از نظار لال مسنون نامد و کیفیت فتوحات شاد و سکندر صفحات را در حسن مبارات دین استوارت لایع و دوز و یک ترک و تاجیک ساندانشار الله تعالی</p>				
کلب حسن پور میرانشان	کره یان پرت مهاجرتان	از پنهان خود یکو شربت	قصه اولاد کرش شربت	چون بنایات خدا و کار
تاکند از جسد انبیا شاه	شاه جهانگیر سادات پناه	حبیب ملک پروز شاه پناه	در سخن گریب آب دار	بار دگر بمرنگه بار شد
بست امیدم که فیض خدا	کلب چو عجاج خود بدست	فیض سادین دیش یاوری	کوک ملک کنش خاوری	خامدین کار پسر اواریست
صیرنی لیمو اجرتناس	خاطر نقا و بند اقتباس	از دیکرین جیب دلپذیر	زین بد عارض بد زین	تازه دیش شکو کشتا
گرفت زو بر چمن این قسم	تازه نشین ز صوب کرم	که شو و این عقد مگر با نظام	هرگز کند معمل جود اچتم	گم شود گوش خبر این فیه
اختر مزج شرف و سر دی	دو دگل باز نکو اختر	ملک داری که پیغ و قلم	که دگر اسان چو شربت	چیدت مسکرم کوان بود
بست عدو کشت ابر و دار	نیست علی چون کشت ابر و دار	را که دگر دیش کشت دایم	دانش می نه عدل و دین	شعاعه غر اظفر جود است
بهره دلا فیض دل آگش	دین صواب شرف و دیش	ترتیب سهل کم کام دست	زینو عنوان سخن نام است	دانش می نه عدل و دین
کشت عدو شده پری پین	بست عایش چیده از دین	هر که دگر دیش بهره دور	خیر عایش چه نویسد دگر	جو پشیز شرف با نصیب
باد همیشه قلش و نشان	بهر سر تمام امور جهان	بهر عایش چه کرم و نر	بهر فروغ دل ابل سخن	نماز شرف و دیش
				نماز شرف و دیش











































[illegible]





















































































